

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

... حضرت در مقام نصیحت به او می گویند در هر جا هستی بدان که عینی ناظر بر تو است. یعنی واقعاً اگر این مسأله را ما قبول کنیم و به آن عمل کنیم، یعنی واقعاً قبول کنیم ها، خیال می کنم انسان خیلی کمتر از این موارد، در اشتباه و ظلّات واقع بشود، خیلی! یعنی ما به اندازه یک آدم عادی خدا را قبول نداریم، یک آدم عادی اگر بیاید جلوی آدم، آدم دست و پایش را جمع می کند، یک آدم عادی! خیلی عجیب است ها!

زمان حیات مرحوم آقا بود، یک روز در تابستان ما از منزل ایشان آمدیم بیرون که برویم، همین که چند قدم از منزل آمدیم بیرون، یک نفر که از اقوام

بود و با خانواده اش آمده بود مشهد، داشت با زن و بچه‌هایش به طرف منزل آقا می آمد. من که از دور نگاهش می کردم، با زن و بچه‌اش بود، طرز راه رفتنش، حرکاتش و اینها عادی، بالا و پایین بود...، اما همین که از دور چشمش به من افتاد یک مرتبه دیدم همین طوری سیخ شد! خیلی قدمها را آرام برمی داشت! - این طوری صحبت می کند گامها...! خنده‌ام گرفت، برگشتم در خانه و او آمد در زد، البته آقا نیامدند دیدنش، دیدن نکردند با او، گفتند من حال ندارم، نیامدند. ولی او آمد در منزل نشست و عیالش آمد داخل و با والده دیدن کرد. واقعاً چقدر آدم...! برای یک آدم معمولی مثل من، آدم این طور تغییر شخصیت، تغییر شئونات بدهد ولی این مسأله مهم که خدا را بخواهد در نظر بگیرد، در همه امور، اصلاً توجه نکند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسأله درباره بلوغ بود. معنای لغوی بلوغ عرض

شد، آیات قرآن که دلالت بر کیفیت بلوغ در موارد مختلفه دارد، بعضی از آنها بیان شد. در مورد تفویض اختیارات آن مال موروث که رشد در آنجا مطرح شده بود، در آنجا آیات قرآنش عرض شد و در بعضی موارد دیگر که اشد آمده است، همین طور این مسأله در آنجا روشن می‌شود. یک آیه قرآن هست که الآن یک مرتبه به ذهنم آمد و آن را فراموش کرده بودم [که بیاورم]، در مورد غض بصر که آیه آن ظاهراً در سوره نساء باید باشد، در کاغذ قبلی نوشته بودم ولی در این [نوشتجات] همین الآن که چشمم به آن افتاد در آن ندیدم، در مورد غض بصر ما یک آیه‌ای داریم که اتفاقاً بسیار آیه مهمی است و در آنجا خیلی مورد استفاده است و مضمون آیه این است که وقتی که اطفال به سن حُلُم رسیدند باید استیدان کنند، همان طوری که قبل از آنها، افرادی که به سن حِلْم رسیده بودند استیدان می‌کردند، این مضمون آیه است. حالا خود آیه هم یا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿النور، ٥٨﴾ وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ

مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿النور، ۵۹﴾

یک آیه‌ای بود که وَ اِبْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ اِذَا بَلَغُوا

النِّكَاحِ فَاِنْ اَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا فَادْفَعُوا اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَاْكُلُوْهَا اِسْرَافًا وَ بِدَارًا اَنْ يَّكْبُرُوْا وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيْرًا فَلْيَاْكُلْ بِالْمَعْرُوْفِ فَاِذَا دَفَعْتُمْ اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ فَاَشْهَدُوْا عَلَيْهِمْ وَ كَفَىٰ بِاللّٰهِ حَسِيْبًا

﴿النساء، ۶﴾ این مربوط به رشد بود، یعنی تکلیف

دفع اموال، تکلیفش بعد از احراز رشد است، یعنی

بلوغ نکاح به تنهایی کفایت نمی‌کند برای این حکم،

برای تعلق این تکلیف، برای ترتب [این حکم]، بلکه

باید به حدّ رشد برسند، این یک آیه بود که روز قبل

عرض شد.

تلمیذ: باید در سوره نور باشد

استاد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ

أَيْمَانُكُمْ وَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ

قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيْرَةِ وَ

مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ که کیفیت حجاب را هم در این

آیه بیان می‌کند. یکی از مواردی که در خصوص

حجاب و کیفیت ستر است، این آیه است. ثَلَاثُ

عَوْرَاتٍ لَّكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَ لَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَ هُنَّ

طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ

الآيَاتِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿النور، ۵۸﴾ وَ اِذَا بَلَغَ الْاَطْفَالُ

مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوْا كَمَا اِسْتَاذَنَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿النور، ٥٩﴾ وَ

الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَغْفِنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿النور، ٦٠﴾

ببینید در این آیات که بسیار آیات مهم و حیاتی است برای استدلال، در اینجا دقیقاً خداوند تحقق موضوع را برای ترتب حکم مدّ نظر قرار داده است که این موضوع با توجه به شرایط خاصی متعلق برای حکم خواهد شد، خب آن موضوع چیست؟ دقت کنید! **إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا**،

وقتی که اطفال به حُلْم رسیدند باید در آنجا استیدان کنند، اذن بطلبند، **كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ**، همان طوری که آنهایی که از آنها بزرگتر هستند و قبلاً به حلم رسیده‌اند آنها استیدان می‌کنند، یعنی این حکم تکلیفی مترتب است بر یک موضوعی که آن موضوعش، احتلام است. خب با توجه به این نکته که استیدان **فَلْيَسْتَأْذِنُوا** و جوب است دیگر، امر است، با توجه به این مسأله، این حکم خاص که در اینجا استیدان است و با توجه به آیه بعد که می‌فرماید **وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ** نسبت به اینها، این حکم نیست. یعنی در اینجا در تحقق این موضوع

استیذان دو مسأله مورد توجه قرار گرفته:

مسأله اول بلوغ حلم است، رسیدن به احتلام

است

مسأله دوم آن لا یكون المورد من **الْقَوَاعِدِ مِنَ**

**النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً**

پس اگر یکی از اینها نباشد؛ یعنی بلوغ به حلم

نباشد، استیذان در آنجا واجب نیست، البته بهتر

است. راجع به مراهق، خب احوط این است که برای

عدم وقوع در مفسده این رعایت بشود ولی بحث در

ترتیب حکم تکلیفی است، بحث در این است. بحث

در تنجز است. خب برای تحقق موضوع در اینجا،

در این آیه، یکی بلوغ به حلم قرار داده شد

دوم اینکه آن لا تكون من القواعد من النساء،

چون آیه قواعد من النساء را استثناء کرده است و

**الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ**

**عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ آيَةٌ قَبْلِي** در اینجا

می فرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ**

**أَيْمَانُكُمْ وَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ**، خب

اینکه **وَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ** از اینجا ما استفاده

می کنیم که این حکم یک حکم چیز نیست، آنهایی

که به حلم نرسیده اند این تکلیف در اینجا را با آنجا

ما بعداً می آیم راجع به آن دقت می کنیم، این سه آیه

از آن مواردی است که بعداً در تفسیر معنای بلوغی

که ما می‌کنیم، الآن نه، الآن فقط ما معنای بلوغ را در موارد مختلف، در مورد تفویض اموال، در مورد استیذان نسبت به نامحرم، در مورد نکاح، در مورد ترتب تکالیف مثل صلاة و صوم، در این موارد به خصوص، در مورد فرض کنید ترتب قصاص و امثال ذلک، اینجا بیان می‌کنیم، بعد از اینکه این موارد را بیان کردیم، اقوال آقایان را در این زمینه عرض کردیم، تضادی که در آنجا با آن روبرو می‌شویم، آن تضاد را با این آیات برطرف می‌کنیم. یعنی وقتی که به یک نقطه‌ای رسیدیم که نتوانستیم معنای بلوغ را در موارد مختلف بیابیم، آن وقت این آیاتی که الآن عرض می‌کنم، از آیه ۵۷ تا ۶۰ سوره نور، این سه آیه برای ما خیلی راه گشا خواهد بود.

بینید در دو جا به معنای وجوب استیذان آمده:

اول در اینجا **وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ** خب

این مسأله در مورد اول بود چرا دیگر دوباره آیه

تکرار کرده؟ در مورد اول دارد **وَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ**

**مِنْكُمْ...** خب اینکه هنوز تکلیف بر او تعلق نگرفته،

این وجوب چرا می‌آید؟ و ما می‌دانیم و مسلم است

وقتی که وجوبی بر یک موردی می‌آید، بر خلافش

ترتیب عقاب است، مثل وجوب صلاة، وجوب صلاة

در یک مورد که بیاید خب برخلافش عقاب مترتب است، حرمت بر تخطی در اینجا بار می‌شود. یستأذن وجوب است. دلیلش این است که در یک سیاق واحد، در اینجا بیان شده **لَيْسَتْ أُنْذِنُكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ** این یکی، خب معلوم است ملک یمین حرام است دیگر، نظر ملک یمین بر مرأة، ولو اینکه غلام اوست، خب این حرام است، این یکی. **وَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ...** خب این در سیاق، سیاق واحد است، چطور ممکن است بر مخالفت این عقاب مترتب بشود؟ خب این یک مطلب.

مطلب دیگر اینکه آیه بعدی دارد **إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا** وقتی به حلم رسیدن باید استیذان کنند، بین این دو استیذان چه فرقی است که در اینجا بَلَغَ الْحُلُمَ منظور است و در آنجا عدم بلوغ حلم و [در حالی که] هر دو در یک سیاق واحد در اینجا آمده، **كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ؟**

حالا ما به این آیه اول کاری نداریم، به این آیه ۵۸ در اینجا کاری نداریم، فعلاً بحثمان را در آیه ۵۹ قرار می‌دهیم تا اینکه انشاء الله بعداً دوباره نسبت به این آیه برمی‌گردیم و با آن کار داریم. آیه می‌فرماید:

وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا، باید استیذان کنند و این مسأله بسیار مهمی است که حالا انشاء الله در بحث امروز در ادامه‌اش، در قضیه حضرت یوسف ما در اینجا می‌آئیم و می‌گوئیم که این آیات چطور دقیقاً با همدیگر ارتباط دارند و ما چه معنایی را از ارتباط این آیات استخراج می‌کنیم. خوب این **فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** این مترتب بر دو شرط است؛

یکی اینکه بلوغ حلم در نفس آیه.

و یکی هم آن لا تَكُونَ مِنَ الْقَوَاعِدِ.

پس آقا معلوم است که نگاه به پیرزن اشکالی ندارد. آن پیرزنی که، عجزهای که اگر شما می‌خواهید به او نظر کنید باید کفاره بدهید، این خیلی همچین...! دیدید در پشت بعضی از ماشینها یک عکسهایی می‌کشند، یک عکسهایی می‌اندازند، حالا فرض بکنید نگاه کردن به این عکس، این واقعاً چه مفسده‌ای را ممکن است برای انسان غیر از تهوع و غیر از تَغْيِيرُ مَزَاجٍ، ایجاد بکند؟! و این مسأله ما را به این نکته می‌رساند، مسأله‌ای که می‌خواهم خدمتتان عرض کنم در عبارت طنز و مزاح ولی یک

نکته‌ای در آن است، و آن این است که احکام تکلیفه یک احکام تعبدی صرف نیست، یک احکامی است که بر اساس مسائل تکوین در اینجا بار است، بر اساس مسائل منطقی در اینجا، احکام تکلیفی مترتب است، نه اینکه خدا من باب مثال کاغذی جلوی خود گذاشته، گفته که نسبت به این مورد حرمت نظر است و نسبت به این مورد حلّیت نظر است، دلم می‌خواهد! در اینجا نسبت به کُمد حلال است، نسبت به دیوار حرام است، نسبت به پنجره...، این، این طور نیست. یعنی خود آیه دلالت می‌کند که نکته‌ای در اینجا هست، آن نکته عبارت است از استعداد مورد برای وقوع در مفسده، این مسأله است، استعداد مورد، مورد مورد مستعدی است.

حالا من در اینجا دارم مثال دیگری می‌زنم؛ آیه قواعد من النساء را دارد بیان می‌کند و ما با توجه به آیه هیچ دلیلی پیدا نمی‌کنیم غیر از این. بالأخره این آیات، اینها مُنَزَّلَ عَلَینَا هستند دیگر، آیات مخاطبشان ما هستیم. اگر ما سؤال بکنیم خدایا این قواعد من النساء چه فرقی می‌کنند با بقیّه از نساء؟ خب اینها مو دارند آنها هم مو دارند، اینها سر دارند، آنها

دارند، اینها پا دارند، آنها دارند، اینها انسان هستند  
آنها انسان هستند، این چه فرقی می‌کند؟ خب جواب  
چیست؟ جواب این است که ما این آیه را  
فرستاده‌ایم برای عقلاء، خب عقلاء در اینجا  
می‌گویند که مورد اصلاً یک موردی است که معنا  
ندارد توجه و عدم توجه به او خلاصه [اختلافی  
داشته باشد.] اصلاً رغبت انسانی در قواعد من  
النساء نیست، اگر به یکی بگویند آقا شما با این  
ازدواج می‌کنید؟ می‌گوید آه آه من با این ازدواج  
کنم؟! می‌خندند به انسان! ولی اگر به یک زن... در  
سنین قواعد چهل، چهل و پنج یا پنجاه سال هم اگر  
باشد بگویند آقا با او ازدواج می‌کنی؟ نگاه می‌کند،  
فکر می‌کند، تأمل می‌کند آیا به متعه راضی بشود یا  
به دوام راضی بشود بر حسب خصوصیات؟ این تأمل  
کردن و... اینها خودش دلیل بر این است که ظرف،  
ظرف مناسبی برای وقوع در مفسده هست و الاً اصلاً  
تأمل نمی‌کرد، اصلاً سرش را به این طرف می‌اندازد.  
حالا ما می‌خواهیم این را عرض بکنیم؛ اگر یک  
مورد باشد، قواعد من النساء هم نباشد ولی  
وضعیتش یک وضعیتی است که اصلاً رغبت در آنجا  
معنا ندارد، این هم حکمش همین است، فرقی

نمی‌کند.

من رفته بودم یک جا، البته موارد بیش از یکی است، یک وقتی یک جا بودیم حالا دیگر خصوصیاتش را عرض نمی‌کنم چون یک وقتی ممکن است آن مصداق مشخص بشود و بالأخره عرض و آبروی مؤمن است، در جایی بودیم و یک شخصی بود که عیالش فوت کرده بود و یک دختری داشت و آن دخترش هم آمریکا بود، در اینجا نبود. و یک خادمه‌ای در منزلش بود حدود ۳۵ سال، چهل سال، این حدودها، بیشتر سن نداشت. البته خودش هم سنش کم نبود، به شیخوخت و اینها رسیده بود. خادمش در آن جامی آمد و می‌رفت و خیلی حجاب درست و حسابی هم نداشت. مثلاً برای ما چایی می‌آورد و...، بعد یک کسی به من گفت که آقا این الآن حدود ۳۵ سال ۴۰ سال سن دارد و مثلاً همین طوری روسری‌اش، مقنعه‌اش خیلی درست و حسابی نیست، وضعیتش...! من رو کردم به او، این بنده خدا، حالا صحیح نیست ولی بالأخره چون بحث، یک بحث علمی است باید مطرح بشود، این بنده خدا یک وضعیتی داشت که اصلاً انسان حاضر نبود چشمش به این بیفتد! یعنی ابتلاء بر بعضی از امراض که در صورت و در جسم او تأثیر گذاشته

بود، یک وضعیتی داشت که اصلاً من نمی توانستم،  
حتی اگر یک فرد عادی هم بودم و معمم هم نبودم  
اصلاً حاضر نبودم به این نگاه بکنم، آن وقت این به  
من می گفتش که آقا این با این وضعیتش که برای ما  
چایی می آورد...؟ گفتم اصلاً نمی شود او را نگاهش  
کرد که حالا شما به فکر موهایش هستی و...! بعد  
می گفتش حالا [این زن با این خصوصیات برای]  
این [مرد] چطور است؟ گفتم بابا آخر این [مرد]  
می آید این [زن] را بگیرد؟! واقعاً...! اصلاً زمینه یک  
زمینه ای بود که...! یعنی مسأله از حدّ عدم میل به  
حدّ انزجار و تنفر رسیده بود. خب این هم مشمول  
همین آیه است دیگر، آن هم والقواعد من النساء  
است دیگر، اگر به این کیفیت باشد. یکی اینجا بود.  
یکی هم یک جای دیگری ما بودیم، باز در آنجا  
یک خادمه ای بود و صحبت این بود و می گفتند که  
مثلاً پسر آن صاحبخانه شاید با این مسأله ای داشته  
باشد، بعد زنها [و افرادی] که در آنجا بودند تعجب  
می کردند که اصلاً مگر می شود یک شخصی اینقدر  
حیوان باشد که بیاید و یک همچنین توجهی به این  
[چنین] خادمه ای داشته باشد؟! با اینکه سنش زیاد  
هم نبود ۲۷ یا ۲۸ ساله بود، ولی اصلاً تعجب

می کردند! اصلاً چطور می شود که...؟

خب حالا ببینید مسأله این است که این مسأله  
مُنزَل بر عرف است، خب اگر این طور باشد، نسبت  
به عَجُوزٌ فی الغابِرین هم ممکن است یک نفر یک  
همچنین اشتیاق و تمایلی هم داشته باشد! آن مطلب  
فرق می کند. ولی بر حسب عرف و مُنَزَل علی العرف  
و حکومت عرف و افراد عادی، اصلاً این را...، اصلاً  
هیچ نوع وزانی برای این مسأله، در اینجا قائل  
نیستند. انسان در اینجا متوجه می شود که اصلاً امر  
به عفاف یا نهی از غض بصر، در اینجا اصلاً معنا  
ندارد، فرض کنید شارع در همچنین موردی که من  
عرض کردم بیاید و بگوید آقا نگاه نکن به...!  
می گوید من اصلاً نمی خواهم نگاه بکنم که حالا تو  
بخواهی امر بکنی یا نهی کنی، اصلاً مورد ندارد که  
شارع بیاید...، مثل اینکه فرض کنید یک ظرف  
غذای بسیار عالی در جلوی انسان گذاشته اند و  
انسان هم چهار روز است که هیچی نخورده، از توی  
قحطی درآمده، حالا در اینجا شارع بگوید من امر  
می کنم این غذا را بخور! او می گوید اگر امر هم  
نکنی می خورم، این نیاز به امر ندارد، یا فرض بکنید  
بعضی ادویه هستند که وقتی در غذا باشند اگر انسان  
بخوهد آن غذا را بخورد حال تهوع برای انسان پیدا

می‌شود! حالا یک غذایی این طوری درست شده،  
شارع بیاید و بگوید آقا نهی می‌کنم که از این غذا  
نخور! می‌گوید بابا بخورم برمی‌گردانم!  
تلمیذ: ...

استاد: شما در اینجا تنقیح مناط کردید. آقا ببینید  
کار به کجا رسیده؟! خب اینها از حواشی مسئله و از  
فروع استنباط...

سؤال: در اینجا یک قاعدة کلی می‌توان  
[استخراج] کرد که هر کسی، یعنی شخص  
خودش...

جواب: حالا این مسأله را بگذاریم برای بعد، این  
مطلب را بگذاریم برای بعد، فعلاً ما داریم در مورد  
مسائل کلی صحبت می‌کنیم. آن قضیه‌ای که ما قبلاً  
مطرح کردیم که احکام، یک مسئله کلی دارند، یک  
مسئله شخصی دارند، بله آن را عرض می‌کنیم و  
یکی از مبانی ما همین است وخب مبانی جنجال  
برانگیز هم هست ولی در هر صورت آنها را فعلاً  
مطرح نمی‌کنیم.

اما اینکه از خود آیه الآن ما به عنوان یک حکم  
کلی می‌خواهیم استفاده بکنیم و بعد به ملاکات و

... می خواهیم برسیم این است که احکام بر اساس یک مسائل تکوینی پی ریزی شده حالا چه ما بدانیم یا ندانیم، در بعضی موارد می دانیم، در بعضی موارد نمی دانیم، فرض کنید صلاة صبح رکعتین است، آیا مولا دنگش گرفته آمده گفته من دلم می خواهد نماز صبح را دو رکعت بخوانید؟ یعنی مولا بدون توجه به هیچ مصلحت و حکمتی آمده الزام به رکعتین کرده؟ نه، جهتی ندارد. فرض کنید که چرا نماز مغرب سه رکعت باشد نماز عشاء چهار رکعت؟ این خصوصیت ثلاث رکعات، این معلوم است که یک مسأله ای مترتب بر این است، یک جهتی مترتب بر این ثلاث رکعات است و الا خب سه رکعت اینجا، بعد یک ساعت و نیم هم چهار رکعت، برای یک شخص مکلف جای سؤال می ماند که به چه جهتی، این قضیه است؟ غیر از اینکه ما بگوییم یک مصالحی در اینجا هست، بنا به تناسب زمان، خصوصیات، قضایایی که در دور و بر انسان است، شرائطی که اینها حاوی انسان است و انسان را دربر گرفته، حالا آن شرائط، شرائط زمانیست؟ شرائط ارتباط ماده با عالم ملکوت است؟ چه مسأله ای را ایجاب می کند؟

چطوری که ما این مطالب را می‌بینیم، خیلی از خصوصیات را ما خودمان مشاهده می‌کنیم، برای ما هم بیان کرده‌اند، منتهی بعضی از اینها در لسان ائمه بیان شده و بعضی از اینها در لسان عرفا و بزرگان بیان شده.

فرض کنید که در تفریق بین صلوات من خودم شنیدم از بعضی از افراد که می‌گفتند موقع نماز عصر که می‌شود ما می‌بینیم آن ملائکه‌ای که آنها برای این مورد خاص هستند اینها فرق کرده‌اند با آنهایی که مربوط به اول زوال بوده‌اند، یا اینکه فرض کنید یکی از دوستان ما که از دنیا رفته‌اند، خدا رحمت کند، همین مرحوم حاج هادی ابهری که همین جا در علی بن جعفر هم دفن است، ایشان در حرم سید الشهداء نشسته بود یک مرتبه بلند شد نماز صبح را خواند، گفتند که آقا هنوز اذان نگفتند، گفت من الآن دیدم ملائکه صبح آمدند و ملائکه شب رفتند. خب این در اینجا حکایت از یک مسأله تکوینی می‌کند، یک واقعیتی در اینجا هست و بعد هم اذان گفتند، خب او زودتر فهمید، اذان را هم چند دقیقه بعدش گفتند.

خب حالا ما کاری نداریم به اینکه او که فهمید کار درستی انجام داد یا نه، ما این را می‌خواهیم متوجه بشویم که نماز صبح، یک شرائط تکوینی دارد، یعنی یک مسائل تکوینی باید انجام بگیرد تا اینکه شما نماز صبح را بخوانید. در نماز ظهر باید زوال بشود و زوال یک مسأله‌ای است که یک مسأله اعتباری نیست، مسأله تبعدی نیست، یک واقعیت تکوینی است که شمس در عمود بر نصف النهار، وقتی که واقع می‌شود در آن وقت هنگام صلاة ظهر است و این یک آثاری دارد، خصوصیات دارد، می‌گویند که فرض کنید در اوّل زوال دعا مستجاب تر است از باقی ساعت لیالی و انهار ...

... که اصلاً دارند زیر بار فقه و همه چیز را می‌زنند! نه، اینها همه‌اش باطل است و تخیلات است ولی از آن طرف هم ما نمی‌توانیم احکام شرعی را یک احکام صرف و تعبد و اعتباری محض بدانیم بدون اینکه هیچ نوع ارتباطی و علقه‌ای بین اینها و بین مسائل تکوینی در نظر بگیریم و یکی از ادله‌اش هم همین آیه است، **وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ**

احتیاج ندارند، باکی نیست اینکه اینها لباسش را قرار بدهند خب وقتی لباس قرار می دهند، دستشان معلوم است، سرشان معلوم است، مویشان معلوم است، بعضی از جاهای بدنشان معلوم است البته خب اینها اگر **غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ** یعنی خودشان را زینت نکنند و... که دوباره موضوع تبدل پیدا نکند، چون بعضی از اینها ممکن است، می گویند با یک وسائل و فلان و چیزهایی هم که امروز آمده از گریم و از این چیزها، خلاصه ممکن است به یک وضعیت غیر از آن موقعیت خودشان بیایند، خب هست یک همچنین مسأله‌ای.

سؤال: ...؟

جواب: حالا مثلاً گریم می کند برای اینکه یک کاری انجام بدهد، نه اینکه **أَلَّا** عدم نکاح...، آن **لَا** **يَرْجُونَ نِكَاحاً** یعنی اصلاً دیگر تمایل به نکاح در او نیست.

سؤال: ...؟

جواب: بله، حالا مثلاً می خواهد یک کاری انجام بدهد، فیلمی بازی کند، یا می خواهد یک...

سؤال: ...

جواب: ...

این آیه ما را به این مسأله می‌رساند که در استیذان آنچه که برای استیذان مهم است آن تحقق استعداد و تحقق موضوع برای این حکم است و آن عبارت است از احتلام. احتلام یک موضوعی را در انسان محقق می‌کند که به واسطه آن، انسان باید تحفظ داشته باشد. این احتلام است. اما فرض کنید که در مورد تفویض اموال، احتلام کاری را انجام نمی‌دهد. [اگر] یک شخصی هزار مرتبه محتمل بشود آیا عقلش رشد می‌کند؟ نه، به عقل چه مربوط است؟ شاید عقلش هم پایین بیاید، هیچ ارتباطی مسأله احتلام با مسأله عقل ندارد. لذا در مورد آنجا عقل را **فَإِنْ أَنْسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا** در آنجا رشد را می‌آورد و در اینجا که مورد، مورد غضب بصر است و مورد مسائل مفسده‌انگیزی است که با غرائز جنسی و اینها ارتباط دارد، در اینجا احتلام را می‌آورد، پس بنابراین این هم یکی از مواردی است که باید نسبت به این موضوعات دقت بشود، البته خب ما همین قدر، فقط به عنوان اشاره می‌گوییم، دیگر قول تفاسیر را در اینجا ذکر نمی‌کنیم به جهت اینکه این مسائل را دیگر خود رفاقا مطالعه کنند.

سؤال: احتلام پیدا می کند منتهی به اضافه چیز

دیگر

جواب: نه آنجا دیگر احتلام ندارد

سؤال: چرا، **حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ**

جواب: در یک آیه دیگر **إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ** هم

دیگر نیست،

سؤال: **أَشَدَّهُمْ...**

جواب: **أَشَدُّ** به احتلام نمی گویند، حالا عرض

می کنیم. **أَشَدُّ** یعنی یک شخص به یک مواضع

منطقی و یک قوام از موقعیت انسانی برسد که به

واسطه آن **أَشَدُّ** بتواند مصالح و مفسد را درک بکند،

لذا در سوره حضرت یوسف داریم **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ**

**آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ**

﴿یوسف، ۲۲﴾، **أَشَدُّ** هنوز احتلام نشده بود، در

روایت داریم **كَانَ مُرَاهِقًا**

سؤال: ...؟

جواب: **مُرَاهِقٌ** بود، حالا عرض می کنم،

سؤال: ...؟

جواب: **بَلَهٌ**، درست است، هنوز حلم نبود،

سؤال: ...؟

جواب: نه خیر.

در اشدّ همان طور که روز قبل عرض شد، اشدّ به معنای رسیدن به آن حدی است که آن قوا و استعدادات انسانی برای تشخیص مصلحت فردی، در انسان تمام باشد، حالا یک شخصی فرض کنید در هجده سالگی هم بالغ نشد و لیکن به اشد رسیده، یک کسی فرض کنید که دوازده سالش شد و بالغ شد، اینها که بلوغ زودرس هستند چه هستند؟ دوازده سالگی و حتی یازده سالگی در آفریقا، در بعضی از اماکن هستند که بالغ می‌شوند ولی اصلاً عقل ندارند، سفیه هستند.

سؤال: ...؟

جواب: نه، در اشدّ، فقط نفس بلوغ در اینجا به عنوان تمام الموضوع نیست به عنوان جزء الموضوع است. یکی از موارد و طرق عنوان مشیر به این [اشدّ، بلوغ است] لعله اینکه فرض کنید که بالغ بشود و به اشدّ هم نرسیده باشد

سؤال: حالا این سؤال اینجا مطرح می‌شود اگر قبل از بلوغ به اشدّ رسید یعنی به قوای عقلیش رسید چه می‌شود؟

جواب: اگر رسید، او مکلف است. فرقی این است.

سؤال: ...؟

جواب: بله، برای همین من عرض کردم که راجع به این تأمل بشود، فتوا هم داریم اتفاقاً که قبل از بلوغ اگر شخصی عقلش [کامل شده] باشد حکم به [تکلیف نسبت به او] کرده‌اند، من جمله در معاملات، حتی در مورد صلاة و ...، این آقا امیرزا هاشم آملی هم یکی از افرادی بود که فتوا می‌داد

سؤال: مخصوصاً یحتمل که دو یا سه تا مرحله بلوغ هم در او باشد

جواب: بله

سؤال: حتی در صلاة؟

جواب: بله در آنجا هست، حتی در مورد صوم هم هست.

لذا این است که تعابیر اینقدر اختلاف دارد و هر کسی آمده و یاخذ طریقاً و یختار طریقاً به خاطر این است که این مسأله از اوّل مبهم بود، از اوّل این مسأله روشن نبود، یکی آمده نه سالگی را قرار داده، ما در خیلی از روایات از امام صادق داریم که می‌فرمایند که نه سالگی را مجبور به صلاة کنید، ما فرزندان خود را از پنج سالگی امر به صلاة می‌کنیم،

دخترها را از پنج سالگی مجبور به صلاة می کنیم که  
 به نه سالگی که می رسند نماز بخوانند، شما از هفت  
 سال مجبور به صلاة کنید که نه سالگی نماز بخوانند.  
 خب در اینجا حضرت صلاة را در نه سال قرار داده  
 است. خب این چه جور قابل جمع است بین این  
 عبارت و بین آن مطلبی که ما نسبت به تکلیف و  
 تبعات تکلیف که عقاب است...؟ خب کسی که  
 صلاة نخواند عقاب دارد دیگر، آقا دختر نه ساله اگر  
 نماز نخواند خدا عقاب می کند؟ یعنی اصلاً...!  
 فرض کنید دختر نه ساله ای که عروسک بازی  
 می کند، خب این دختر نه ساله عقاب دارد؟ اصلاً  
 این اُضحو که است! یک فرد توی خیابان، یک بقال،  
 اگر این کار [عقاب دختر نه ساله ۹] را انجام بدهد  
 شما به او می خندید آن وقت یک مولای حکیم بلند  
 شود بیاید یک دختر نه ساله ای که عروسک بازی  
 می کند حالا چون نماز نخوانده، با باباش قهر  
 می کند، با مادرش قهر می کند، نماز نمی خواند! من  
 دیده ام ها! بچه ده ساله، نه نه ساله، یازده ساله،  
 می گوید چون من گفتم برای من بستنی بخری،  
 نخریدی من امشب نماز نمی خوانم، می گیرم  
 می خوابم! خب حالا واقعاً این دختر یازده ساله  
 عقاب دارد؟ یعنی اگر این الآن بمیرد خدا او را

عقاب می‌کند؟ اصلاً این قابل برای تصوّر نیست! کسی که برای بستنی نماز نخواند این اصلاً قابل عقاب است؟ خب این عبارتها چیست؟ این روایتها منظور چیست؟ حضرت می‌فرماید: الزام، این الزام...، این را من می‌خواهم بگویم که بعد راجع به این قضیه صحبت می‌کنیم که الزام چیست؟ آیا الزام همان معنای اصطلاحی متداوله در السنه فقهاء است یا اینکه الزام یک معنای دیگر است؟ آن معنای اصطلاحی در صورتی است که انسان به بلوغ عقلی برسد و الا غیر از آن، تمام این بلوغها همه بلوغهای برای تحفظ و برای احتراز از مفسده و برای اینهاست و آن مسأله متعاقبٌ علیهای به عنوان عقاب و این مسائل، اصلاً بر اینها مترتب نمی‌شود، آن یک مطلب دیگر است و همین طور مسائل جزائی و مسائل حقوقی، اصلاً بر اینها مترتب نمی‌شود، حالا این مطلب به عنوان مجمل [خدمتتان عرض شد.] این یک آیه که در مورد نکاح بود.

یکی از آیاتی که در اینجا در سوره قصص آیه ۱۴ در مورد حضرت موسی علی نبینا و آله علیه السلام است، در اینجا سوره قصص،

سؤال: ..... حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ

جواب: نه آن آیه دیگر است و مربوط به کل

انسان است، این در مورد حضرت موسی است:

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ  
وَ عَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿القصص،

١٣﴾ و بعد می فرماید که وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَىٰ

آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ  
﴿القصص، ١٤﴾ وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ

أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا  
مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ  
عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ  
الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ﴿القصص، ١٥﴾ که

اینجا آیات مترتب بر یکدیگر است و آن آتیناه حُكْمًا

وَ عِلْمًا این قبل از رسیدن به مقام رسالت است. چون

بینید اینجا می فرماید وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ

حُكْمًا وَ عِلْمًا ما به او حکم دادیم، حکم چیست؟

حکم، در [مورد دعای حضرت] ابراهیم می فرماید

كَلِمَاتٍ لِّعِبَادِكِمْ رَبِّ رَقِيبًا مُّطِيعًا وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ  
كُلًّا حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ أَنشَأْنَاهُ شِيعَةً لِّعِبَادِكِمْ رَبِّ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿الشعراء،

٨٣﴾ حکم عبارت است از فصل بین حق و باطل،

این معنا، معنای حکم است. حاکم کسی است که

بین حق و باطل را فصل خصومت می کند. خب

قطعاً در اینجا منظور فصل به ؟ احکام ظاهری که

نیست، این بین مسائل مبدأ و مسائل معاد، همان

طوری که علامه طباطبایی در تفسیر این آیه

فرموده‌اند، حکم در اینجا به معنای ادراک مبانی و معارف مبدأ و معاد است که راه در اینجا برای انسان روشن باشد و انسان از شرک و بت پرستی بیرون بیاید و به توحید در اینجا برسد حالا نه اینکه آن مبانی عالی توحیدی ولی همین قدر بتواند بین حق و باطل فصل کند. در سوره حضرت مریم راجع به حضرت یحیی هم می‌فرماید: **يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا** ﴿مریم، ۱۲﴾ در صبابت به من حکم داد، حکم یعنی بتوانم در آنجا حق را از باطل تمیز بدهم. در [مورد] حضرت ابراهیم هم دارد که: **رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْحَقَّتِي بِالصَّالِحِينَ** به من حکم بده.

پس بنابراین به مقتضای این معنا در آیات قرآن ما استفاده می‌کنیم که برای حضرت موسی در اینجا این حکم قبل از رسالت آمده چون دارد که **و لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا**، بعد می‌فرماید **وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ** و داخل مدینه شد در حین غفلت **مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ...** در اینجا من اشتباه کردم، من خیال کردم این قضیه مربوط به مدین است، این قضیه مربوط به قبل از رفتن به مدین است که این آیه می‌آید پایین، **فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ**

يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ ﴿القصص،

﴿١٨﴾ و می آید پایتتر تا و لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ

عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿القصص، ٢٢﴾

بعد می آید تا اینجا قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى

إِبْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ ...

﴿القصص، ٢٧﴾ به جاهای خوبش می رسد ، بعد

همین طور می گذرد تا اینکه می رسد اینجا فَلَمَّا قَضَى

مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ

نَارًا... ﴿القصص، ٢٩﴾ از اینجا به بعد می رود به

مسائل نبوت و اینها می رسد.

روی این حساب ما متوجه می شویم که اصلاً

مسأله حکم، به رسالت مربوط نیست. مسأله حکم به

رسالت ربطی ندارد، ممکن است یک شخصی

رسول نباشد و ممکن است نبی نباشد ولی دارای

حکم باشد و دارای فصل خصومت باشد و این [هیچ

بُعدی هم] ندارد. در قضیه حضرت لقمان که در آن

اختلاف است که پیغمبر بود یا نبود، در آنجا هم

مسأله، مسأله حکم آمده که ما به لقمان حکم دادیم،

[ وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ... ﴿لقمان، ١٢﴾ ] آن هم

در آنجا منافاتی با رسالت ندارد. به طور کلی در

مسأله رسالت فقط یک جنبه وحی و ابلاغ برای افراد

است اما این حکم، ممکن است برای افراد باشد

و[شما این مطلب را] بدانید.

حالا آیه می فرماید که **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ**

**آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا** وقتی که حضرت موسی به مرحله

اشد رسید، **خب اشدّ کی است؟** اگر شما الآن به

تاریخ نگاه بکنید می بینید حضرت موسی در مرحله

اشد، پانزده سالش که نبود، مدتی گذشته بود، یک

جوان [قوی] بود که وقتی یک مشت زد، [طرف

مقابل] افتاد! پانزده ساله که نمی آید یک مشت بزند

و یکی بیفتد! حتماً از بیست سال گذشته بود، یعنی

برحسب متعارف یک جوان پانزده ساله نمی آید این

کار را بکند و بعد هم این مسأله حضرت موسی یک

مسأله ای بود که در شهر پیچیده بود، به عنوان یک

رجل می شناختندش، یک بچه پانزده ساله را که

دیگر کسی اعتناش نمی کند، به عنوان...! ...

**فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ** یعنی یک مردی بود،

متعارف بود، شیعه داشت، پیرو داشت، از پیروانش

بود یعنی حالا نه از پیروانی که مبعوث شده بود،

بالآخره از دوستانش، از افرادی که...، بالآخره شاید

حزب هم تشکیل داده بود، گروه تشکیل داده بود،

این طوری که از آیات برمی آید، بر علیه آنها قیام

کرده بود، آیه این طور می خواهد بگوید، ...

**فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ**

**مُوسَى فَقَضَىٰ عَلَيْهِ...** ﴿القصص، ۱۵﴾ **خب بعد**

می فرماید که ... **قَالَ يَا مُوسَى أَ تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنَّ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ** ﴿القصص،

۱۹﴾ با یک بچه پانزده ساله که نمی آیند یک

همچنین حرفی را بزنند! بیایند بگویند **إِنَّ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ**

**تَكُونَ جَبَّارًا**؟ خب با یک آدم بزرگ حرف می زنند،

یعنی الآن بر حسب متعارف مثلاً بیست و چند ساله

باید باشد که یک همچین خطابی بخواهد دو نفر به

[همدیگر] بکنند، ما این را می گویم **شَمُّ الْفَقَاهِ** در

تفسیر، یعنی به دست آوردن موقعیت آن موضوع از

خلال آن مطالبی که از توی آیات استفاده می شود.

بعد می فرماید که: **وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنَ أَقْصَى الْمَدِينَةِ**

**يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ**

**فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ** ﴿القصص، ۲۰﴾ مردم

دارند شور [مشورت] می کنند تا اینکه تو را به قتل

برسانند، از این آیه هم استفاده می شود که حضرت

موسی در یک موقعیت اجتماعی بوده که می گوید **إِنَّ**

**الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ** مردم جمع شده اند، ببینند این چه کسی

است؟ این چه شخصیتی است؟ این یکی را [دیروز

زده کشته،] امروز هم می خواسته دومی را بزند و

فلان! یک همچین خصوصیتی، پس از این آیات ما

استفاده می کنیم حضرت موسی ده یا دوازده ساله یا

پانزده ساله و اینها نبوده، باید [در مدت] بیش از بیست سال، حضرت موسی این موقعیت را کسب کرده باشد و اَلَّا [برای] یک جوان هفده هجده ساله که نمی آیند بگویند **قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ ، أَنْ تَكُونَ جَبَّاراً** این خطاب، خطاب بچه است که بیایند به یک بچه فرض کنید که این خطاب را بکنند؟! پس بنابراین معنای آیه **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا** این است که این مرحله اشُد- همان طوری که قبلاً هم عرض کردیم- به یک حالتی رسیده بود از نقطه نظر بلوغ مسائلی که تشخیص مصلحت خودش را می داد، این منظور آیه است، اشُد یعنی رسیدن به موقعیتی که انسان مصالح فردی و مصالح اجتماعی خودش را در قبال ارتباط خودش با اجتماع می تواند تشخیص بدهد، همان طوری که معنا شده به این کیفیت. خب این یک آیه در اینجا راجع به حضرت موسی که ما از این اشُد یک بلوغ عقلی را از آیه استفاده می کنیم.

نظیر این آیه که آن هم بسیار آیه مهمی است برای ما، در قضیه حضرت یوسف است، واستوی در آنجا ندارد، ببینید اینجا دارد **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ**

یعنی به استوی قرار گرفت این معلوم است که نه،  
یعنی بلوغ اشد با استوی همراه بوده یعنی به اشد  
رسید و مُستوی شد، مُستوی یعنی یک شخصی که  
متوسط بین ۲۵ و ۴۰ باشد، یک همچنین شخصی را  
می گویند شخص مستوی. به زیر بیست سال مستوی  
نمی گویند، استوی به شخصی گفته می شود که  
متوسط عمر خودش را می گذارند، از چهل سال به  
بعد دیگر در مرحله سرازیری و سقوط است، تا  
رسیدن به آن موقعیت و رشد عادی و موقعیت بدنی  
و تهیو استعدادات، این هم هنوز استوی نیست،  
استوی یعنی به حدی می گویند که از نقطه نظر  
استعدادات رجولیت و انسانیت، در آنجا به مرحله  
تعدیل رسیده باشد، این را می گویند استوی. ولی  
پانزده ساله را، استوی نمی گویند، می گویند هنوز  
بچه است، یعنی هم مسائل عقلی و هم مسائل  
جسمی، هر دو در اینجا یک نقش را دارد در تحقق  
استوی. مثلاً ده ساله را مستوی نمی گویند گرچه  
عقلش خیلی زیاد باشد، از آن طرف بیست ساله را  
مستوی نمی گویند گرچه عقل نداشته باشد و دیوانه  
باشد، ولی از نظر ظاهر رشید باشد. استوی یک  
حالت جمع بین فعلیت مسائل روحی و جسمی  
است، این حالت را می گویند حالت استوی

سؤال: موقع ازدواج هم می‌توان بگویم زمان،  
زمان استوی است؟

جواب: ازدواج هر وقتی که محتمل بشود دیگر،  
چهارده سالش هم که بشود...

سؤال: آنجا معلوم بوده موقع ازدواجش بوده؟

جواب: نه ممکن است پانزده سال هم اصلاً از  
ازدواجش بگذرد بعد یگوید **أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ** ، به آن  
مربوط نیست، این قضیه مربوط به بعد است، بعد که  
طرف را زد و او را کشت **إِنَّ الْمَلَائِئِئَةَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ**  
**لِيَقْتُلُوكَ** و فرار کرد و رفت سر چاه و آب کشید برای  
گوسفندان شعیب و ...، یک بچه پانزده ساله که این  
کارها را نمی‌کند، یک آدم رشید این کارها را  
می‌کند دیگر، یعنی اصلاً مسخره است که یک بچه  
پانزده ساله بیاید سر چاه و این و آن را کنار بزند و  
فرض کنید که آب در بیاورد و مردم جمع بشوند و  
[تحسینش] بکنند! بعد از اینکه این کارها را کرد،  
حالا حضرت موسی بیچاره چیزی گیرش نیامده بود،  
صبر کرده بود، خلاصه آنجا حضرت شعیب گفت  
**أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ** و از عبارتهایی هم که دختران شعیب  
راجع به او می‌گویند برمی‌آید که حضرت موسی  
یک مرد کاملی بوده، آیات را در اینجا ببینید.

سؤال: ... باید به یک سنی برسد که بتواند ازدواج بکند، و الا یک بچه پانزده ساله بالأخره یک ولی می خواهد یا یک کسی که ...

سؤال: مؤید شما هستند آقا

جواب: مؤید هستید؟ ببخشید آقا، بله، بله، خیلی

ممنون، متشکرم

سؤال: بالأخره باید یک ولی باشد، یک وصی

که بتواند ...

جواب: خب حضرت شعیب شاید ...

سؤال: [ممکن است] قضیه اشد و رشد عقلی

یک قضیه ای باشد که در همه زمینه ها ممکن است

که یک حدی را ثابت داشته باشد ... یعنی خود

فیزولوژی بدن، تأثیری در آن رشد عقلی ندارد، اگر

اینطور بگوییم، در همه زمانها می توانیم تقریباً یک

سن ثابتی را بیان کنیم.

جواب: ببینید مسأله بدن و رشد بدن، [ما

نمی توانیم بگوییم اینها] تأثیری ندارد، البته در غالب

موارد تأثیر دارد، یعنی شما اگر الآن نگاه بکنید من

حيث المجموع یک عقلی را که ...، اگر یک بچه ای

را فرض کنید که من باب مثال در اجتماع قرار ندهید،

یک مسائل عادی، باغی به او بدهید، زراعتی بوده و فقط در آن زراعت می‌کارد و درو می‌کند و شخم می‌کند و اینها، از بچگی فرض کنید از هفت سالگی، این آن جا هست و بعد هم می‌آید تا بیست سالگی. کار، کار واحد است، هم شخم می‌زند، هم زراعت می‌کند، همه کار انجام می‌دهد روی زمین، این نظری که نسبت به زمین و محصول و آفات و مصالح محصول دارد به طور کلی، این نظر ده سالگی و بیست سالگی را روبروی هم قرار بدهیم این [نظرها] یکی نیست، در حالی که در هر دو سن یک کار را انجام می‌دهد، این نظر [در بیست سالگی] خب نظر پخته‌تر و بهتری است [نسبت به آن نظر در ده سالگی]، ارتباطی هم با کسی ندارد، این [فرق در نظرها در دو سن متفاوت] به خاطر چیست؟ این مربوط به این است که اصلاً همراه با رشد بدن، روح هم رشد می‌کند، خواهی نخواهی این طور است، حالا فرض کنید که در بعضی از افراد، این مسأله ممکن است تغییر پیدا بکند، نه، آن قضیه ...

سؤال: می‌تواند به نحو علیت باشد ...

جواب: علت به عنوان تمام العلة نه، علتی که فرض کنید که واقعاً علت باشد و هیچ نوع چیز نداشته باشد این نیست البته ما منظورمان از رشد عقلی - همانطوری که خدمتتان عرض کردم - ادراک مصالح و مفاسد و غلبه عقل بر قوای احساسی است و الا در احوالات خیلی از بزرگان [آمده] که فرض کنید قبل از بلوغ هم آنها مجتهد بودند، یکی رفته بود حله یا...، دیدن علامه حلی، دیده بود علامه رفته بالای درخت دارد کلاغ می زند، چه کار می کند، بعد علامه آمده بود پایین، گفته بود علامه حلی شما هستی؟ گفته بود بفرمایید داخل. وقتی رفت داخل دید عمامه سرش گذاشته، عبایش را پوشیده گفت سؤال داری؟ گفت: علامه حلی را می خواهم! گفت من هستم. گفتش که بالای درخت کلاغ می زدی! گفت خب به خاطر صباقت و به خاطر بچگی این کار را می کردم. مسأله شرعی می خواهی بررسی جوابش این است. این هنوز عقل ندارد، فقط یک مقداری مسائل یاد گرفته، مثل دو دو تا چهار تای ریاضی که بچه ای می خواند، خب جالا آن یک مقداری قوی تر است، مسائل فقهی هم آمده استنباط

کرده، روایات را سر هم گذاشته...، البته حالا نه آن استنباطی که فرض کنید که در سن سی و چهل سالگی و اینها بوده که نبوده، این مسخره است که بیایم و بگوئیم یک هم چنین چیزی را در ده سالگی یا دوازده سالگی [استنباط می کرده] یا مثل فاضل هندی که قبل از بلوغ می گویند مجتهد بوده، اینطور که اینها نبوده‌اند! واقعاً این خیلی خنده‌دار است! بالأخره مسائل عادی که نقل می‌شود، حالا فهمش هم خوب بوده توانسته است ضمیمه کند. ولی صحبت در این است آنچه که ما برای تحقق تکلیف می‌خواهیم فقط این نیست که بتواند بگوید دو دو تا چهار تا، یا بگوید دو سه تا شش تا، یا بگوید نماز صبح ۲ رکعت است و فلان یا شکیات نماز بین ۲ و ۳، ۳ و ۴ را بیان بکند، این کفایت نمی‌کند. آنچه را که ما برای تحقق تکلیف می‌خواهیم این است که احساساتش بر عقلش غلبه نکند، ما این را می‌خواهیم و بچه‌ای که فرض بکنید که هنوز مسائل صیابت بر او غالب است نمی‌تواند متعلق برای تکلیف واقع بشود.

سؤال: در زمان بلوغ هم شاید انسان خیلی غلبه‌اش بیشتر است، در زمان بلوغ جنسی شاید غلبه احساسات خیلی بیشتر از زمان قبلش است

جواب: بله، یعنی خب مسائل غریزی در آنجا، البته همراه با مسائل غریزی، عقلش هم رشد می‌کند، اما اگر یک طوری بود که در موقع بلوغ، آن مسائل غریزی، عقل او را تحت الشعاع قرار بدهد همان حرف را در آنجا هم می‌زنیم. اگر این طور باشد و هست، لذا مسأله آسان نیست، اینکه عرض می‌کنم جای حرف است. خیلی باید حالا انشاء الله خدمتان باشیم.

آن وقت درباره حضرت موسی **وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا** بعضی‌ها آمدند سن حضرت موسی را سی سال ذکر کردند، بعضی‌ها هم سی و سه سال ذکر کرده‌اند، بعضی‌ها هم کمتر از این را ذکر کردند، یعنی قضیه حضرت موسی به این آسانی نبوده که مثلاً در سنین کوچکی باشد.

یک آیه مربوط به حضرت یوسف است، آیه ۲۲، در آنجا می‌فرماید: **وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** ﴿یوسف، ۲۲﴾ ببینید

و استوی در اینجا ندارد ها، در جریان حضرت موسی و استوی داشت چون سنش از بیست بالاتر بود، درباره حضرت یوسف استوی را ندارد. **و لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** یعنی عین همان مسأله‌ای که راجع به حضرت موسی بدون یک کلمه کم و زیاد بود، راجع به حضرت یوسف دارد، فقط با این فرق که آنجا استوی داشت و در اینجا استوی ندارد، یعنی در تعلق حکم و علم، اشد لازم است **وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ** به یک مرتبه‌ای که به مرتبه استعداد تهیو...

...این را می گوئیم اشد، **وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ**

**حُكْمًا وَ عِلْمًا** وقتی که به اشد رسید ما حکم و علم را به او دادیم

سؤال: **وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ**، خود احسان

دلالت بر این می کند که قبل هم دارای تشخیص بوده چون در غیر این صورت که نمی تواند دارای مقام محسنین باشد

جواب: همان دیگر، وقتی که ما...

سؤال: قبل از این

جواب: نه دیگر، وقتی می گوید **آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ**

**عِلْمًا** یعنی مترتب بر این، **نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** است، ما

محسنین را اینطوری جزا می‌دهیم، یعنی کسی که در  
مقام احسان است

سؤال: خب این چه موقع است؟ قبل از اشد یا  
بعد از اشد؟

جواب: حالا شما می‌خواهید بگوئید چون  
محسنین از قبل بوده ما **آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا**؟

سؤال: اینجا **وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ**

جواب: حالا ما نمی‌توانیم بگوئیم که این  
محسنین...، **وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** یعنی کسانی که  
به دنبال احسان هستند، یعنی آنهایی که...

سؤال: **نَجْزِي**

جواب: جزا دادن یعنی [آنچه که] مترتب [بر این  
مسئله است] نه اینکه جزای اُخروی و اینها. یعنی  
کسی که به دنبال احسان است ولو در دوران  
طفولیت، ما این احسان او را تربیت می‌دهیم، ما  
احسان او را رشد می‌دهیم، ما خلاصه او را...

سؤال: منظور من این است که بالأخره همین  
احسانی که در حضرت یوسف است روی هم رفته  
حکم است. تا شخص به مقام حکم نرسیده باشد و  
تشخیص مصالح از مفاسد را ندهد چگونه می‌تواند

جواب: محسن اشکال ندارد. محسن یعنی کسی

که بتواند احسان کند. در مقام...

سؤال: احسان یک امر حقی است، باید بتواند

تشخیص بدهد. پس قبلاً داشته این را

جواب: نه، شاید بتوانیم بگوئیم منظور از احسان

در اینجا این است که تهیو برای احسان داشته باشد

سؤال: اگر تهیو باشد **نَجْزِي** معنا ندارد

جواب: عرض کردم، **نَجْزِي** به معنای جزای

متعارف نیست، به معنای پاداش است. هر بچه‌ای

ولو در کودکی به دنبال رسیدن به این مطالب است،

خدا هم مدام او را رشد می‌دهد دیگر. آن رشد دادن

یعنی جزاء، جزاء یعنی فعلیت برای استعدادات

بعدی، به این معنا هست. دیده‌اید اصلاً بعضی از

بچه‌ها طبیعتاً می‌خواهند به دنبال شرّ بگردند، اصلاً

بعضی طبیعتاً می‌خواهند به دنبال خیر بگردند. و

منظور از محسنین در اینجا بچه پنج ساله نیست،

همان طور که حالا عرض می‌کنیم سیزده سال،

چهارده سال، مراهق، اینها، چیزی است که بالأخره

یک مقدار هم خودش می‌فهمد، عقل دارد، ادراک دارد دیگر، به حد آن دوران صباقت و اینها نیست.

خب در اینجا که راجع به حضرت یوسف می‌فرماید: **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا** البته این

آیه که در اینجا بیان شده، آیه ۲۲، این نشان می‌دهد... **وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا**

**فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ** ﴿یوسف، ۲۰﴾ اگر ما سیاق این

آیات را در اینجا مد نظر قرار بدهیم، متوجه می‌شویم

که اصلاً حضرت یوسف بالغ نبوده. چون اینجا

می‌فرماید که **وَ جَاؤْ أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ** ﴿یوسف،

۱۶﴾ **قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ**

**مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّبُّ...** ﴿یوسف، ۱۷﴾ خب یک آدم

بزرگ را که ذئب نمی‌آید بخورد، یک بچه را ذئب

می‌آید می‌خورد دیگر. بچه باید طفل باشد حالا نه

اینکه رضیع باشد ولی باید طفلی باشد تا اینکه مثلاً

گرگ بیاید آن را بخورد. یعنی از آیات استفاده

نمی‌شود که یک جوانی بوده، این بچه بوده.

سؤال: غلام هم در آیه هست

جواب: بله، غلام دارد، ولی غلام را به بعد از

بلوغ هم می‌گویند

سؤال: اینجا که مشخص نیست که این داستان

مال بعد از بلوغ اشد است

جواب: کدام؟

سؤال: اینجا یک هم چنین چیزی مشخص نشده

جواب: این قبل است. ببینید در اینجا...

سؤال: کلی دارد می گوید، وقتی که اشد به او

رسید **آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا** بعد داستانش را از اوّل شروع

می کند که این سابقه اش این بود، سابقه اش آن بود،

مثلاً فرض کنید...

جواب: نه، از اوّل دارد، ببینید از اینجا دارد بیان

می کند:

**لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَّائِلِينَ**

﴿يوسف، ۷﴾ **إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا**

**مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ** ﴿يوسف،

۸﴾ **أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ**

**وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ** ﴿يوسف، ۹﴾ **قَالَ**

**قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ**

**يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ** ﴿يوسف، ۱۰﴾

**وَ أَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ** بچه

را می اندازند در چاه، آدم بزرگ را که نمی اندازند در

چاه! این طفل است. بعد می آیند پیش پدرش اَرْسِلْهُ

مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَ يَلْعَبُ وَ اِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿يوسف،

۱۲﴾ قَالُوا لَئِنْ اَكَلَهُ الذِّبُّ ... ذئب که آدم بزرگ را

نمی خورد، ذئب بچه را می آید بخورد، تمام اینها

قرینه است برای اینکه...، بعد می فرماید: قَالُوا لَئِنْ

اَكَلَهُ الذِّبُّ وَ نَحْنُ عَصَبَةٌ ... ﴿يوسف، ۱۴﴾ ذئب

بخورد؟! ما گردن کلفتها اینجا ایستاده ایم فرض کنید

که ذئب بیاید این را بخورد؟! ... اِنَّا اِذَا لَخَاسِرُونَ

﴿يوسف، ۱۴﴾ فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ اَجْمَعُوا اَنْ يَجْعَلُوهُ فِي

غِيَابَتِ الْجُبِّ وَ اَوْحَيْنَا اِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِاَمْرِ هَذَا وَ هُمْ لَا

يَشْعُرُونَ ﴿يوسف، ۱۵﴾ وَ جَاؤْ اَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ

﴿يوسف، ۱۶﴾ اينها را می فرماید تا می رسد به اینجا

که: وَ شَرَوْهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ ... ﴿يوسف،

۲۰﴾ وَ قَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ اَكْرِمِي

مَثْوَاهُ... اينها را همه را می آید بیان می کند، خب این

چند سال که نبوده، او را از چاه در می آورند و بعد از

ده روز هم می رسند به مصر ديگر، ... عَسَى اَنْ يَنْفَعَنَا

اَوْ نَتَّخِذَهُ وَاَدَاً وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْاَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ

مِنْ تَاْوِيلِ الْاَحَادِيثِ وَ اللّٰهُ غَالِبٌ عَلٰى اَمْرِهِ وَ لَكِنَّ اَكْثَرَ

النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿يوسف، ۲۱﴾ وَ لَمَّا بَلَغَ اَشُدَّهُ اَتَيْنَاهُ

حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿يوسف،

وقتی که به اشد رسید، در این **و لَمَّا بَلَغَ نِشَانَ** می‌دهد از وقتی که وارد دستگاه ملک شد تا **بَلَغَ أَشُدَّهُ** یک فرصتی بوده، یک فاصله‌ای بوده، یعنی به محض اینکه وارد دستگاه ملک شد **لَمْ بَلَغَ أَشُدَّهُ** و الا آن موقع واقعاً این یک طفل بوده. حالا آن فاصله چقدر بوده که این ...؟ یک سال یا دو سال یا سه سال گذشت، این چه بوده؟ این دیگر در آیات مشخص نیست. این همین قدر به یک مرتبه‌ای بوده **و لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ** ... این آیه را که می‌گوید پشتش می‌گوید **و رَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا** ...

﴿یوسف، ۲۳﴾ اینکه دارد **و رَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي**

**بَيْتِهَا** یعنی به محض اینکه فرض کنید که در منزلش بوده اینطور نبود، این یک مدتی گذشت ...، آخر زن که به یک بچه علاقه ندارد، به یک بچه ای علاقه دارد که بالاخره یک کاری از او بریاید، حالا به آن که نمی‌تواند **رَاوَدْتُهُ** باشد، تعلق نمی‌تواند به او داشته باشد. معلوم است که این یک چند سالی در منزل این ملک بوده، به حدی رسیده که این زن احساس تعلق نسبت به او را می‌کند، حالا آن چه بوده؟ از روایات ما می‌توانیم استفاده این مسئله را

بکنیم. اگر ما روایات نداشتیم خب می گوئیم حتماً  
زمان احتلام بوده، ولی روایاتی که در اینجا هست  
آن زمان را برای ما بیان می کند.

روایت، روایتی است که ابو حمزه ثمالی از علی  
بن الحسین علیه السلام روایت می کند که حضرت  
جریان یوسف را در آنجا برای او بیان می کنند و  
می فرمایند که: **أَنَّ يَوْسُفَ كَانَ مُرَاهِقًا.**

مُراهق به کسی می گویند که هنوز لم يبلغ الحلم،  
در لغت دارند این معنا را می کنند. مُراهق یعنی  
حدود چهارده ساله بوده، این حدود بوده که لم يبلغ  
الحلم ولی غرائض در وجود او چیست؟ خیلی  
بچه ها هستند که یک چیزهایی می فهمند، در بچه ها  
لازم نیست که برای نکاح و اینها حتماً بلوغ حلم  
باشد، نه، این بلوغ حلم برایش یک مسئله است ولی  
ادراک بعضی از...، خصوصاً در آن مُراهقی که آن  
قوای بدن دارد خودش را آماده می کند برای احتلام،  
آن هم از این مسائل می فهمد، التذاذات را ادراک  
می کند، آنها را متوجه می شود، این مطالب را  
می فهمد. حضرت می فرماید که کان مُراهقاً. بعد  
حضرت خصوصیات ارتباط بین این امرأة العزیز و  
حضرت یوسف را، عفاف و تحفظ حضرت یوسف  
را، اینها را همه را در آنجا بیان می کنند و در آنجا در

آن روایت دارد که حضرت یوسف حکم داشت، قدرت برای کمال داشت، حق و باطل را می فهمید.

سؤال: حکیم بود

جواب: بله، حکیم بود. مصالح و مفسد خودش را تشخیص می داد و لذا در آنجا دارد اَلَقَّتْ نَفْسَهَا عَلَيْهِ و بعد از این او فرار کرد و آمد و وصل الی اللباب و لَحَقَّتْهُ و اخذت قَمِيصَهُ که مفصل است و در آنجا خداوند یک بچه ای را ناطق کرد **قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَقْتَ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ** ﴿یوسف، ۲۶﴾ **وَ إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبْتَ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ** ﴿یوسف، ۲۷﴾ **فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنْ كُنَّ عَظِيمًا** ﴿یوسف، ۲۸﴾ **يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكَ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ** ﴿یوسف، ۲۹﴾

حالا این مسأله که مربوط به این است، این که می فرماید **وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ**، یعنی وقتی که به مرحله استعداد تشخیص مصالح و مفسد برسد و حضرت یوسف در یک همچین وضعیتی بلوغ اشدی پیدا کرد، بلوغ یعنی رسید به مرحله تشخیص مصلحت واقعی برای خودش، لذا اینطور فرار کرد، طوری که اصلاً امکان [انجام چنین معصیتی] برایش وجود نداشت. بعد در آنجا باز [زلیخا زنها را] جمع کرد و

در آیه هم داریم، در روایت هم حضرت بیان می کند،  
می فرماید که:

و قَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ... ﴿يوسف، ٣٠﴾ فَلَمَّا

سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَ  
آتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَ قَالَتْ أَخْرِجْ عَلَيَّهِنَّ فَلَمَّا  
رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا  
بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿يوسف، ٣١﴾ قَالَتْ فَذَلِكُنَّ

الَّذِي لُمْتُنِّي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاودْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ  
لَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَأَ مِنَ الصَّاغِرِينَ  
﴿يوسف، ٣٢﴾ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا

يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ  
وَ أَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿يوسف، ٣٣﴾

**فَاسْتَعْصَمَ عَصَمْتُ بِهِ خَرَجَ دَادَ.** در اینجا باز

دارد وقتی که این زنها قطعاً آیدیهن و خَرَجَنَ مِنْ  
الْبَيْتِ، دارد که هر کدام از اینها یک قاصدی را  
فرستادند دنبال یوسف، یعنی خلاصه...! بعد اینجا  
حضرت می فرماید که: **قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا**

**يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ** نمی گوید و  
إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهَا، این **كَيْدَهُنَّ** که ضمیر جمع

آورده به خاطر این است که - حضرت می فرماید -  
این زنها قاصد فرستادند و واسطه فرستادند برای  
همین طلب و حضرت یوسف استیحا ش کرد و قبول  
نکرد و به خدا پناه برد و **وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ**



حضرت یوسف خیلی هنر نیست!

جواب: به حلم نرسیده باشد؟ چرا؟

سؤال: خب این انگیزه قوی و آن فشار جنسی

شدید در او نیست که این در مقابل آن بایستد، آن وقت مستحق آن همه...

جواب: نه آقا، هستند، میل به اینها پیدا می کردند

سؤال: می شود گفت به بلوغ جنسی رسیده است

و خودش هم تمایل داشته نه فقط اینکه... و در مقابل این تمایل...

جواب: آقا الان اینقدر فجایی انجام می شود که

اینها غیر حلم است! شما مگر نخوانده اید اینقدر این

طرف و آن طرف قبل از حلم...؟! می خواهم این را

عرض کنم که در آن یک سال آخر...، مراهق به این

می گویند که قوای بدنی او...، می خواهم این را

عرض بکنم که مسئله احتلام، یک مسئله موضوعی

و بالاستقلال نیست. این یکی از آمارات است، قوای

بدنی آمادگی برای قضایای مسائل جنسی را پیدا

می کند ولو بدون بلوغ، خیلی افراد هستند که اینها

قبل از اینکه واقعاً محتمل بشوند میل شدید دارند، به

خاطر اینکه این قوای بدنی آمادگی پیدا می کند. حالا

ممکن است در چند نفر نباشد، در خیلی ها ممکن است باشد و این ...

سؤال: بله، چون این [ آمادگی، ] ماکزیمم [ آن

مسئله است ]

جواب: احسن، یعنی آن مرتبه بلوغ آن دیگر

نهایتش است که این هم از آثار و خصوصیاتش است. یعنی این ظهور...

سؤال: یعنی شروع می کند به تمایل

جواب: بله، شروع می کند، اصلاً تمایلش شدید

است، تمایل بسیار شدید پیدا می شود. خیلی موارد

است. هزاران مورد می گویند که اصلاً این عمل قبل

از بلوغ واقع شد، آن قبل از بلوغ واقع شد و این

تمایلات است. بنده خودم اطلاع دارم در خیلی از

افرادی را که می شناسم، البته در بعضی از اقوام و

خیلی از آشنایانمان می دانیم که خیلی از مسائلی که

بین آنها اتفاق افتاده بود به خاطر قبل از بلوغشان بود،

بلوغ نداشتند و به چه مسائلی رسید و چه مفاسدی

را بعد بوجود آورد و...! اینها همه به خاطر این است

که تحریک آن غریزه جنسی نیازی به احتلام ندارد،

مثلاً شش ماه قبل از احتلام، یک سال قبل از احتلام، دیگر آن قوا دارد خودش را به قعلیت می‌رساند، به ظهور می‌رساند و خیلی هم ممکن است که نرسد یعنی به خاطر بعضی از موانع و مسألهٔ اعصاب اعضای تناسلی، به این قضیه هم مربوط است. ممکن است حتی در پانزده سال و اینها، این به احتلام نرسد و در هیجده سالگی برسد. به خاطر ضعف اعصاب دستگاه تناسلی، به پُروستات مربوط است، به آن اعصاب و این چیزها مربوط است

سؤال: ...؟

جواب: نه، مَرَضی است که هست، نه به عنوان یک مرض سرماخوردگی یا مثلاً وَبَا، نه، سیستم بدن...

سؤال: ...؟

جواب: احسن، یعنی سیستم بدن این این است. می‌گویند خیلی از افرادی که مادرشان در دوران بارداری قرص اعصاب خورده اند، اینها به این قضیه مبتلا می‌شوند. یعنی اصلاً به طور کلی یک ضعف عمومی...، و این افراد هم کم نیستند، زیاد هستند در جامعه که این مسئله را دارند. به طور کلی میل دارند

اما این ضعف موجب می شود آن ظهور و بروز پیدا نکند.

لذا در اینجا [(در مسئله بلوغ)] ما می بینیم در روایات، چند قضیه را به عنوان مشیر نقل می کند:

### بر آمدن مو

### اتمامُ خمسة عشر سنوات

### احتلام

اینها را به عنوان یک مجموعه ای بیان می کند برای بلوغ نه به عنوان تک، تک. یعنی می خواهد بگوید فرض کنید در یکی این زودتر است آن دیرتر است. در یکی آن زودتر است این دیرتر هست. یک مسألة مشخص و فیکسی نیست در اینجا که خلاصه...

... در مورد زوال شمس می گوید این زوال شمس با شاخص الان مثلاً در این لحظه که حتی یک ثانیه هم این طرف و آن طرف نشود، اینطور نیست قضیه، آن زوال، زوال شمس است، در قضایای تکوینیه، اما در این مسائل خب اینطور نیست...

يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ  
مِنَ الْخَاطِئِينَ ﴿يوسف، ٢٩﴾

يُوسُفُ أَعْرَضَ عَن هَذَا یعنی صدایش را در نیاور،

این قضیه را به کسی نگو که آبروریزی می شود. بعد می گوید **وَ اسْتَغْفِرِي**، که خطاب به حضرت یوسف است ...

سؤال: ...؟

جواب: بله این را هم ما می توانیم [بیان] کنیم.

... در هر صورت این آیاتی که در اینجا است و

این قضیه را می رساند، البته اگر در این روایت ابو حمزه نبود که در آنجا تصریح به مراهق است، در آنجا ما از این آیه شاید استفاده حلم هم می کردیم، احتلام را از این آیه استفاده می کردیم. ولی در اینجا این روایت تصریح دارد و غیر از این روایت ابو حمزه، باز هم روایت داریم که حالا من عرض می کنم خدمتان.

با توجه به این قضیه که به ... **بَلَغَ أَشُدَّهُ** ...

﴿یوسف، ۲۲﴾ ترتب حکم و علم شده است و با

توجه به اینکه باز به ... **بَلَغَ أَشُدَّهُ** ... ﴿القصص، ۱۴﴾

در قضیه حضرت موسی ترتب علم و حکم شده، ما

استفاده می کنیم [از آیه ای که در سوره مریم است]

**يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا** ﴿مریم،

۱۲ ❖ که مربوط به حضرت یحیی است و یا در قضیه حضرت عیسی که می فرماید: **قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا** ❖ مریم، ۳۰ **وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ...** ❖ مریم، ۳۱ ما متوجه می شویم که در آنجا هم مسأله، مسأله اشد بوده است. یعنی در قضیه حضرت یحیی بلغ اشد بوده منتهی به بلغ اشد نگفته، چون حکم و علم را مرتب بر اشد کرده هم در قضیه حضرت یوسف که در ترتب بر اشد، این حکم را ما کردیم. پس قطعاً در قضیه حضرت یحیی و عیسی که همین حکم را داده، باید در آنجا هم اشد باشد.

سؤال: ...؟

جواب: عیسی و یحیی، آتیناه، در آنجا خطاب، خطاب غیبت است **وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا** ❖ مریم، ۱۵ که در آنجا خطاب، خطاب غیبت است. ولی در قضیه حضرت عیسی خطاب، خطاب حضور است [ **وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا** ❖ مریم، ۳۳ ] و این حکایت بر اقتراب حضرت عیسی می کند بالنسبه به حضرت یحیی. یعنی یک نقطه قرآنی که هست

این است که دلالت می کند که ...

سؤال: ...؟

جواب: نه، ببینید صباوت در اینجا یک معنایی است که آن معنا...، یک وقتی تعبیر می آوریم ما از صباوت به موقعیت طفولیت، یعنی منظور از صبی یعنی طفل، طفلی که هیچ چیز نمی فهمد. طفل ولو اینکه حالا بفهمد ولی بالاخره قدرتش محدود است، نمی تواند بدود، نمی تواند راه برود، استعدادش محدود است، غذایش این مقدار است، تکلمش اینطور است، بیش از دو کیلو نمی تواند بردارد، اسم این را طفل و صبی می گذاریم.

یک وقتی صبی می گذاریم به بچه ای که چیزی نمی فهمد، به این می گوئیم صبی، صباوت ...

سؤال: لازم و ملزوم هستند دیگر

جواب: بسیار خوب، ما قبول داریم.

حالا ما می خواهیم بگوئیم که اگر شما یک صبی پیدا کردید که این، ابن سینا بود، خوب این اشد ندارد؟ اشد است. سنش چهار سال است. امام زمان علیه السلام در پنج سالگی به امامت رسید، این صبی است؟ این به اشد نرسیده؟

سؤال: توی گهواره بود که...

جواب: حالا ما رضی را کار نداریم،

سؤال: یواش یواش داریم...!

جواب: حالا بعد به جنین هم شاید برسد.

حضرت امام زمان، امام هادی، امام جواد علیه السلام

که در نه سالگی به امامت رسیدند به اشد نرسیده

بودند؟ صبی بودند

سؤال: ... اشد علی الظاهر تنها مسألة رشد عقلی

نیست، رشد عقلی و بدنی هر دو با هم است

جواب: نه ما می خواهیم استفاده کنیم که به رشد

عقلی، اشد می گویند. حالا در اغلب افراد، ملازم با

رشد بدنی است، و ممکن است در بعضی از افراد

هم ملازم نباشد. ولی بلوغ به اشد، بلوغ جسمی

نیست، این بلوغ به عقل است، یعنی تشخیص

مصلحت و مفسده، این را ما می گوئیم اشد. البته در

اغلب افراد...

سؤال: این را ما برایش داریم درست می کنیم

حاج آقا! در لغت...

جواب: ما از آیات داریم استفاده می کنیم،

می گوئیم آیات در حضرت [یوسف] مراهق بوده است، روایت هم بیان می کند، بسیار خوب. در حضرت موسی، سی و سه ساله بوده...

سؤال: در انسانهای عادی چهل ساله بوده!

جواب: در انسانهای عادی هفتاد ساله است، در حضرت یحیی هم پنج ساله است، این چه اشکالی دارد؟ در امام زمان علیه السلام پنج ساله است که حالا او مافوق اشدّ و این حرفها است، در حضرت عیسی هم فرض کنید که طفل و رضيع بوده است.

سؤال: اگر از این دید نگاه بکنیم که اشد تنها قوای عقلی است، بله، اینطور است که...

جواب: خوب از ترتیب این آیات با هم که بر اشدّ مترتب کرده، بر سن که مترتب نکرده، گفته است وقتی که به اشدّ رسید، ما حکم [و] علم دادیم. حالا این اشد چیست؟ این اشد آیا موقعیت بدن است؟ در یک جا ما می بینیم به طفل چهارده ساله اشد گفته است، در یک جا می بینیم به سی و سه ساله گفته است، در یک جا می بینیم همین حکم و علم را به طفل شش یا هفت ساله که حضرت یحیی باشد گفته است، در یک جا...

سؤال: آنجا اشد ندارد

جواب: ندارد که...

سؤال: باید برایش بگذاریم

جواب: نه، ما می‌خواهیم این را بگوئیم که این اشدی که در اینجا است در این اشد، لحاظ جسمیت نیست. شما از لغت، فرض کنید که از سایر اصطلاحات، موردی بیاورید که اشد را به قوای جسمی گفته باشند. ما می‌گوئیم نیست.

سؤال: قوای جسمی و عقلی هر دو با هم

جواب: نه، به قوای عقلی منتهی این قوای عقلی لازم گرفته قوای جسمی هم بر حسب قاعده به این مرتبه برسند. مثل اینکه فرض کنید در مورد...

سؤال: بَلَّغَ أَشُدَّهُ يَعْنِي اسْتِحْقَاقَ بَدَنِي

جواب: نه

سؤال: اعم از عقلی و جسمی

جواب: فرض کنید که اشد را به معنی رشد گرفتیم. رشد هم یعنی همین. این رشدی که در اینجا ..... **فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا** ... ﴿النساء، ۶﴾ این به معنای بعد از بلوغ است. اگر شما فرض کنید به رشد این فرد پی بردید، حالا سؤال ما این است؛ این **أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا** اگر به ده سالگی بود، آیا در اینجا

حرام است شما امواتان را بدهید فرض کنید به  
یتاما؟ واقعاً یک بچه دوازده ساله، یک بچه چهارده  
ساله، شما نگاه می کنید می بینید این در بعضی از  
اوقات از یک مرد چهل ساله بهتر می تواند یک مغازه  
را بگرداند. این نیست دیگر. این معنا، معنای اغلبیت  
است. مثل فرض کنید که معنای عنوان مشیری که  
نسبت به جُدران و صوت و رؤیت و اینها است.  
یعنی اغلبیت در اینجا اقتضا می کند که این دو  
ضمیمه بشوند، اما در مسأله تفویض اعمال...، آقا  
خوابیدن [و محتمل شدن] چه ربطی دارد؟! آقا، شاید  
طرف بخوابد و یک مایعی از او خارج شود حالا  
شما بروید اموال را بدهید؟! اینها چه ربطی دارد به  
هم؟ این قضیه، قضیه عقلی است یعنی قضیه ای  
است که تجربه اجتماعی و تجربه فرد اقتضا می کند  
سؤال: مدرک هم نداشته باشیم می توانیم این را  
بپذیریم؟

جواب: کدام را؟

سؤال: مدرک فقهی، متون فقهی

جواب: بله، خب نداشته باشیم، آخر این چه معنا

دارد...؟

سؤال: قرآن که می گوید نکاح و رشد

جواب: خب، در یک جا نکاح ندارد

سؤال: رُشد را در اینجا می گوید بَلَّغَ أَشُدَّهُ... .

جواب: ... کجا معنایش این است؟ این در اینجا

اغلبت را می گوید دیگر. حالا فرض کنید که فاذا

بَلَّغُوا النِّكَاحَ بُوَدَ وَ لِيَكُنْ وَ اِنْ اَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا اِلَّا

نَبُوْدَ . وَ اِنْ اَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا بَعْدَ دَهْ سَالٍ دِيْغَرِ بُوْدَ .

چه می فرماید؟

سؤال: قرآن همین را دارد می گوید که همیشه

نیست، در بعضی ها هست و در بعضی ها نیست...

جواب: پس اشد ملاکش نکاح نیست. اشد

معنایش اَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا است. این را می گوئیم

اشد. اما نه اینکه یک تیکه از [آن اشد این باشد که]

شب مایع از او خارج شود [محتلم بشود] و یک

تیکه اش هم این باشد که دو سال دیگر اَنْتُمْ مِنْهُمْ

رُشِدًا، این چه ربطی به آن دارد؟ این یک قضیه...،

اصلاً دو دو تا می شود چهار تا، آقا از یک شخصی

مایع خارج بشود این دلیل نیست که شما...

سؤال: اصلاً چه نیازی داشت که بگوید اذا بَلَّغُوا

النِّكَاحَ؟

جواب: بَلَّغُوا النِّكَاحَ معنایش این است...

سؤال: ... فَإِنْ اَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا فَادْفَعُوا اِلَيْهِمْ

جواب: خب در جای دیگر بیان کرده

سؤال: ندارد

جواب: آقا، خطابات قرآنی، خطابات نیست که

فقط به علامه حلی نازل بشود. خطابات است که به

عوام نازل می شود. این ...

سؤال: ...؟

جواب: ما می خواهیم این را بگوئیم؛ این خطابی

که به عوام نازل می شود ظرائفی در آن هست که آن

ظرائف را ما می فهمیم عوام نمی فهمند. فرض بکنید

که من باب مثال شما اگر بخواهید برای عوام معنای

رویت هلال را روشن کنید چه می گوید؟ می گوید

آقا، صُومُوا لِلرَّوْيَةِ وَ أَفْطِرُ لِلرَّوْيَةِ. چرا؟ چون عوام

غیر از این چیزی نمی فهمد اما واقعاً ترتب شهر بر

ترتب رویت است؟ نه آقا، این که نیست. این یک

مسألة تکوینی است. وقتی که ماه از تحت الشعاع

خارج شود، در فوق ضلع قرار بگیرد، در اینجا شهر

داخل می شود. لذا می گوید که: فَانَ اَتَمَّ بِالْثَلَاثِينَ

فَقَضَى الْيَوْمَ الَّذِي مَثَلًا؟ این برای این است که شارع

برای سهولت احکام، آنها را طوری برای مردم بیان

می کند که مردم در خارج دچار اشتباه نشوند. فرض

کنید که آن آدم دهاتی بگوید فَأَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا  
خب این چه بگوید؟ خب این طرف، آن طرف...،  
شارع در اینجا به عنوان یک حکم کلی که در دست  
باشد می گوئیم اِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ، معمولاً افرادی که به  
نکاح نرسیده‌اند اینطوری نیستند. حالا فرض کنید  
که...، ولی اگر از خدا سؤال بکنیم که آقا اگر شما  
پنجاه میلیون، صد میلیون سرمایه را بخواهی به کسی  
بدهی باید از او مایع خارج بشود؟ آقا می‌خندند به  
آدم، مایع خارج بشود چه ربطی دارد که صد میلیون  
سرمایه را به یکی بدهی؟

سؤال: این است به اضافهٔ رشد عقلی

جواب: آقا این چه ربطی دارد؟ مثل اینکه بگویی  
هر وقت می‌خواهی این کار را انجام بدهی باید آن  
جای شما مو در بیاید! آقا این ربطی ندارد به اینکه  
آن جا مو در بیاید و شما بخواهی سرمایهٔ یک  
میلیاردی را بسپاری! این معنا، معنای عقلی است،  
یعنی عقل او بتواند این سرمایه را در جای خودش  
صرف کند.

...[سؤال و جواب به زبان عربی]

خصوصیت قضیه در اینجا رشد است. از این اذا

بَلَّغُوا النِّكَاحَ مَا اسْتَفَادَهُ مِى كُنِىم كِه اِن اِذَا بَلَّغُوا  
النِّكَاحَ طَرِيقَ اسْت. عَمَدَه اِن اَنْسْتَم مِنْهَمْ رُشْدَا اسْت  
سؤال: حَاج آقا، يَك رِوَايَت هَمْ نَدَارِىم كِه اِن  
رُشْد رَا مَلَاك قَرَار بَدَهْد بَه تَنْهَائِى؟

جواب: چَرَا رِوَايَت دَارِىم

سؤال: كِه رُشْد رَا بَه تَنْهَائِى دَر نَظَر بَگِىرَد؟

جواب: رِوَايَت دَارِىم، ذَكَر نَكْرَدَه

سؤال: ...؟

جواب: صَحِىح.

الان در محاکم عمومی هم همین طور است در  
خارج. الان نگاه می کنند قُضَاة تَشْخِیص می دهند،  
الان این بچۀ چهارده ساله هنوز بالغ نشده است،  
فرض کنید دو ماه مانده بالغ بشود، دو ماه مانده  
محتلم بشود، این الان قابلیت دارد یا ندارد؟  
امتحان می کنند و به او پول می دهند. این یک  
مسألة عادی است

سؤال: ...؟

جواب: ما به روایات که هنوز نرسیده ایم، ما  
داریم آیات را فعلاً معنا می کنیم، می بینیم این آیات  
فی حدِّ نَفْسِه صَرَف نَظَر اَز او چِه مَعْنَائِى می دهد؟ آن

وقت به روایات می‌رسیم و روایات را هم بر این آیات تطبیق می‌دهیم. ما می‌خواهیم بگوئیم در قضیه حضرت یوسف که در اینجا لفظ اشد آمده، با همین روایات که شما استدلال می‌کنید مراهق آمده است، خب این را چه کار بکنیم؟ پس معلوم می‌شود...

سؤال: از قبیل حضرت یحیی است...

جواب: بابا اشد است دیگر، مراهق است، هنوز

احتلام نشده.

سؤال: ...؟

جواب: من هم همین را عرض می‌کنم. احسن!

پس اشد یک معنایی است که به معنای تشخیص

مصالح و مفاسد است که اغلب این بعد از نکاح انجام

می‌شود، قبول داریم، نود درصد اینطور است. حالا

اگر ده درصد نبود که این به موضوع اخلاقی وارد

نمی‌کند، این عرض ما هست. انشاء الله فردا

اللهم صل علی محمد و آل محمد